



www.tabarestan.info

شیرستانش

سُوت و پاش

ترانه ها و سروده های بومی پرور

محمدرضا گوردی

کنم آفرین بر نیاکان خویش
گزیده دلیران و پاکان خویش

پیشکش به:
www.tabarestan.info
تبرستان

سوت و ناجش

سروده ها و ترانه های بومی پرور

محمد رضا گودرزی



انتشارات جبله رود

1388

www.tabarestan.info
تبرستان

پیشکش به:
www.tabarestan.info
تبرستان

سرشناسه: گودرزی، محمدرضا. ۱۳۵۱

عنوان و نام پدیدآور: سوت و ناجش؛ سروده‌ها و ترانه‌های بومی پرور / محمدرضا
گودرزی

مشخصات نشر: سمنان، جبهه رود ۱۳۸۸

مشخصات ظاهری: ۷۷ ص

شابک: ۲-۴-۹۱۰۱۵-۶۰۰-۹۷۸ ۲۵۰۰۰ ریال

وضعیت فهرست نویسی: فیبا

یادداشت: واژه نامه

موضوع: شعر عامه فارسی - - ایران - - پرور

موضوع: موسیقی محلی ایرانی - - پرور

رده بندی دیویی: ۸ فا ۹/۸۱

شماره کتابشناسی ملی: ۳۱۱۰۶۷۱

رده بندی کنگره: PIR ۹ ۳۳۷ / س ۷۲۲ گ ۹ ۱۳۸۸

شناسنامه کتاب:



انتشارات جبهه رود

نام کتاب: سوت و ناجش، ترانه‌ها

و سروده‌های بومی پرور

مؤلف: محمدرضا گودرزی

ناشر : حبله رود

تاریخ و نوبت چاپ: اول ۱۳۸۸

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

بها : ۲۵۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۹۱۰۱۵-۴-۲

وب سایت: <http://www.hablehrood.blogfa.com>

چاپ و صحافی: زلال کوثر قم

پیشکش به:
www.tabarestan.info
تبرستان

پیشکش به:
www.tabarestan.info
تبرستان

نماشون سر و بلبل سرو نه
گهی تبری و غم، گه عاشقونه
غم و اسری و درد بی قراری
همش این فتنه ی ابرو کمونه

فهرست مطالب

پیشگفتار

پیشینه ی تاریخی پرور

ترانه ها و سروده های بومی پرور

سروده های بازی

الف) یک مردی بیبه بز داشته

ب) انک را، انک را

متل ها

موری سروده های آیینی

الف: ترانه ی تیر ماه سیزده

ب: نوروز خوانی

لالایی

ترانه های تاریخی

سوت امیر اعظم

لعنت نومه (لعنت نامه)

ترانه های عاشقانه

الف) دوبیتی های تبری

ب) دوبیتی های فارسی

ناجش

سوت

ترانه های شادی

چیستان ها و ضرب المثل ها

چیستان ها

ضرب المثل ها

چهار پاره های امیری

نظر یکی از اندیشمندان درباره ی ترانه های محلی

واژه نامه

منابع و مآخذ

راهنمای آوانگاشت:

کسره کشیده، یاء مجهول (صدایی بین i و e

è

(

p	پ	a	آ
q	غ، ق	e	إِ
r	ر	o	أُ
t	ط، ت	i	ای
v	و	u	او
x	خ	â	آ
y	یِ	b	ب
z	ز	s	ث، ص، س
š	ش	d	د
č	چ	f	ف
ž	ژ	g	گ
		h	ه
		j	ج
		k	ک
		l	ل
		m	م

پیشکش به:
www.tabarestan.info
تبرستان

پیشگفتار

طبق تعریف یونسکو آثار باستانی و کهن جزء میراث ملموس و باورها، آیین‌ها، آداب، ترانه‌ها و... جزء میراث‌های غیر ملموس یا میراث معنوی به حساب می‌آیند. میراث معنوی به ویژه ترانه‌ها و سروده‌ها بازتاب فولکلور و فرهنگ و تفکرات یک قوم می‌باشد که به ما ارث رسیده است و مطالعه بر روی آنها می‌تواند در شناخت پیشینیان ما را یاری نماید. مراد از سروده در این کتاب عبارات منظوم است که دارای وزن و قافیه هستند. این عبارات منظوم می‌تواند در نوع خود شعر هم باشد اما مراد از ترانه، اشعار و سروده‌هایی است که با موسیقی ویژه‌ای اجرا می‌شود. اگرچه در این منطقه شعر و سروده از موسیقی جدایی ناپذیر است، اما سروده‌هایی عمیق و حکمی و اندرزی نیز وجود دارد که با موسیقی خاصی همرا نیست، برخی از این سروده‌ها در قالب چستان ضرب المثل آمده است.

ترانه‌هایی که در این کتاب آمده است بخش کوچکی از کل سروده‌ها و ترانه‌های بومی منطقه‌ی پرور است. گذشت سال‌ها از تخلیه‌ی پرور این ترانه‌ها را همراه نیاکان به زیر خاک برده است و تنها بخش کوچکی از آن باقی ماند. اکثر ترانه‌های پرور و مناطق کوهستانی البرز از نوع هجایی می‌باشند ترانه‌های هجایی (به خصوص هفت هجایی و هشت هجایی)، میراث دار ترانه‌های کهن ایران باستان و قرون اولیه‌ی پس از اسلام است. برای آشنایی بیشتر با ترانه‌های منطقه‌ی پرور و آنچه در این کتاب آمده است، خوانندگان را به کتاب "ترانه‌های روشنایی" اثر ابوالقاسم اسماعیل پور ارجاع می‌دهم. مضامین ترانه‌های پرور بسیار متنوع است و از لحاظ فرم، محتوا و ساختار طیف وسیعی را در بر می‌گیرد. نکته‌ای که در مورد این ترانه‌ها وجود دارد این است

۱- مضامین گوناگونی از قبیل: حماسی، پند و اندرز، فلسفی، عاشقانه، تاریخی و...

که زبان تکلم با زبان ترانه کمی متفاوت است در ترانه‌های مورد اشاره واژه‌های فارسی و مازندرانی زیادی به کار رفته است که در گفته‌های شفاهی مردم از آنها استفاده نمی‌شود مثلاً کیجا (kijâ) در ترانه‌ها کاربرد دارد اما در پرور آن را مطلقاً به کار نمی‌برند و به جای آن واژه ی دتری (detri) را به کار می‌برند و همچنین واژه‌های بکوشه (bakuše) گِره، (gerë) و...

در سراسر این کتاب عمداً کلمه ی تبری را به جای مازندرانی به کار برده‌ام، چون اگرچه پرور و مناطق اطراف آن جزء حکومت تبرستان بوده اند، اما مردم پرور- همانند مردم کوهستان‌های البرز- خود را مازندرانی نمی‌دانند. مردم این نواحی، جلگه‌های سواحل جنوبی خزر را مازندران می‌دانسته‌اند. این امر ریشه ی تاریخی دارد؛ هرچند کل استان‌های مازندران و گلستان و بسیاری از مناطق کوهستانی سمنان و تهران فعلی جزو حکومت تبرستان^۱ بوده‌اند. اما طبق کتب تاریخی اطلاق تبرستان بیشتر برای مناطق کوهستانی البرز و اطلاق مازندران بیشتر برای جلگه‌های کنار دریای خزر بود.

از طرف دیگر، مردم پرور خود را جزو قومس یا کومش نیز نمی‌دانستند و نمی‌دانند، کهنسالان پرور، اهالی تویه دروار از توابع دامغان را، کامشی (kâmši) می‌گویند. این کامشی همان کومشی است. این واژه زمانی پرمعنا تر می‌شود که یادآوری شود دامغان (صد دروازه ی قدیم) که تویه دروار از توابع آن است، مرکز تاریخی و باستانی، کومش قدیم است. فرهنگ مردم پرور همانند طبیعت آن (که بین جنگل و کویر قرار دارد) دارای موقعیتی ویژه است. فرهنگ غنی پرور از طرفی تمدن کهنسال قومس (کومش) را به چشم دیده است و از آن تأثیر پذیرفته است و از طرفی شکوه شهریان باوند و اسپهبدان قارن وند در

۲- سنگسر و شه میرزاد نیز از لحاظ فرهنگی و زبانی با فرهنگ تبرستان مطابقت بیشتری دارند این دو شهر حضور پررنگی در فولکلور مردم تبرستان دارند.

تمدن تبرستان را. از این رو مطالعه و بررسی این فرهنگ اهمیت دارد. به علاوه به دلیل موقعیت خاص جغرافیایی منطقه ی پرور، فرهنگ و زبان مردم کمتر دستخوش تغییرات شده است مردم، بسیاری از آیین های باستانی و واژگان کهن خود را حفظ کرده اند اکنون وظیفه ی ماست که با مکتوب کردن این میراث معنوی در حفظ آنها بکوشیم. در خاتمه از پدر بزرگوارم، **آقای اسماعیل گودرزی که اکثر ترانه ها را برایم بازگو کردند** و آقای علیرضا شاه حسینی که در تدوین این کتاب مرا یاری نمودند، همچنین از کارشناس باستان شناسی آقای علی محمد ملکی که مطالب مربوط به کاوش های باستان شناسی را در اختیار اینجانب قرار دادند، تشکر می نمایم.

عسلویه

ششم تیرماه ۱۳۸۸ هجری شمسی

برابر با چهارم نوسال ماه ۱۵۲۰ تبری

پیشینه ی تاریخی پرور

پرور در ۷۰ کیلومتری شمال شرقی سمنان واقع شده که در گویش محلی، به آن پلور (pelver) گفته می شود. واژه ی پرور برگرفته از واژه ی پهلوی (فارسی میانه) پروار (parvâr) و به چهار معناست:

۱. قلعه یا کوشکی که در بلندی قرار دارد

۲. منطقه ی بیلاقی

۳. خانه ای که درب آن چهار طرف، باز می شود.

۴. تیری که برای سقف ساختمان به کار می رود.

پرور از لحاظ جغرافیایی در گذشته جزء حکومت تبرستان بوده است که در عهد باستان، روزگاری جزء منطقه ی شهریارکوه و سپس جزء هزار گری [هزار جریب] شد. هزار گری منطقه ای بین گرگان، سمنان، ساری و سوادکوه بوده است طبق آثار و کتب تاریخی مناطق شهریارکوه، پریم و هزار گری از کانون های اصلی تمدن تبرستان باستانی بوده اند. اکتشافات باستان شناسی اخیر در منطقه پرور این نکته را تأیید می کند.^۱ تنگه ی پرور با وجود چهار قلعه ی استراتژیک- نظامی بر سر راه باستانی قومس- تبرستان قرار داشت و از این رو

۱- اکتشافات باستان شناسی ۱۳۸۴، سازمان میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری استان سمنان
۲- برج مربوط به تپه موسوم به «کمر بند جلو» (در بیلاق شورستان)، قلعه کپز، برجک مرکک، برج «سرخ تول» (در ابتدای سوفدره)، برج لنتپشت (در جبهه ی شمال شرقی امامزاده سیدتاج الدین) و بزج واقع در زمین های روبه روی محوطه ی «خان آشوسر» (در جبهه ی شمال شرقی) که ارتباط مابقی را به قلعه ی دختر کولیم برقرار می سازد. این آثار که یک سیستم استراتژیک- نظامی را در منطقه نمایان می کند، اکثراً متعلق به دوران تاریخی قبل از اسلام می باشند. قدمت برخی از آنها به هزاره ی اول قبل از میلاد می رسد، مانند برج های سرخ تول و کپز.

من آن را دروازه ی تبرستان لقب داده ام. بقایای راه کهن قومس - تبرستان در دشت رمنده کوه و سنگفرش های آن هنوز دیده می شود.

پیشینیان و کهنسالان پرور، ایل پروری را بقایای یک خانواده ی سلطنتی (ساسانی) می دانند که پس از حمله ی اعراب به قلعه ی گردکوه دامغان می آیند در آن قلعه در مقابل خیل عظیم سپاه اعراب شکست خورده و متواری می شوند و در منطقه ی کوهستانی پرور کنونی سکنی می گزینند. به دلیل موقعیت خاص جغرافیایی، حاکمان عباسی و اموی را یارای دستیابی و هجوم به این مناطق (کوهستان های البرز) نبوده است. از این رو، مردم، آیین ها، سنت ها و دین نیاکان خود را تا قرن ها حفظ کرده اند.

پایندگی و بقای فرهنگی این مردمان را من به درخت اُرس OIS (سرو کوهی) تشبیه کردم. درخت اُرس درختی است همیشه سبز، دیرپا، دیرزیست و انعطاف پذیر که سال های سال طوفان و یخبندان آسیبی به آن نمی رساند.

مردمان پرور و کوهستان شهریارکوه^۱ میراث نیاکان را به گونه ای شایسته حفظ کرده اند. با مطالعه ی آیین ها و باورها و جشن هایی که تا سی سال گذشته در پرور رواج داشت در می یابیم که بسیاری از آنها قدمت هزاران ساله دارد گویش پروری که شاخه ای از زبان تبری قدیم می باشد، به لحاظ ساختار دستوری، آوانگاری و واژگان، نسبت به سایر گویش های مشابه اشتراکات زیادی با زبان پهلوی^۲ دارد که بخشی از آن را در کتاب "ردپای نیاکان"^۳ آورده ام.

با ورود علویان حق گو و حق جو به مناطق کوهستانی البرز، این نواحی از اولین مناطقی بود که به مذهب شیعه گروید. حکومت میرعمادالدین - از نوادگان امام

۱- برخی شهریارکوه را پشتکوه فعلی می دانند.
۱- زبان فارسی میانه (دوره ی اشکانیان و ساسانیان) را زبان پهلوی می گویند.
۲- این کتاب حاوی پیشینه و فرهنگ ایل پروری است که توسط نگارنده این سطور به زیور طبع آراسته شده است.

موسی کاظم (ع) - از اولین حکومت‌های شیعه در ایران (البته مقیاس کوچک) بود.

میرعمادالدین با شکست سلطان محمود و آتش، حکومت آسران رستاق را منحل کرد و منطقه‌ی آسران را به هزار گری (هزار جریب) ضمیمه کرد. منطقه‌ی آسران رستاق شامل هفتاد قصبه‌ی بزرگ از قبیل پرور، سنگسر، شه‌میرزاد، کاورد، شلی، کولیم، هیکو، خینگ، آسران، اورپلنگ، اوک (ملاده کنونی) و.. بود. مرکز حکومت آسران رستاق، قلعه‌ای به نام آسران رستاق بود که در جنوب چاشم واقع بود این منطقه هم اکنون از مراتع سنگسری‌ها است و محلی‌ها به آن آسِرُن (âseron) می‌گویند.

در قرن هشتم سیدتاج‌الدین از نوادگان میرعمادالدین، سال‌ها بر بخشی از هزار گری [هزار جریب] فرمانروایی سیاسی و معنوی داشت. گواه این فرمانروایی سیاسی - دینی نوشته‌ی حک شده بر ضریح وی است: تاج الحق و الملک والدین والدینا...

او پرور را مرکز حکومت خود قرار داد. مقبره‌ی وی که از بناهای دوره‌ی ایلخانی است، در پرور قرار دارد. ضریح نفیس این حاکم مذهبی که کار عبدالشاه شرف‌سمنانی است، در سازمان میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری استان سمنان نگهداری می‌شود.

حمام، پرور نیز از بناهای تاریخی است که قدمت زیادی دارد. این حمام که، تنها حمام پلان کوهستانی و از معتبرترین بناها در منطقه‌ی البرز است.^۱ در کتاب تاریخ مازندران نوشته‌ی اسماعیل مهجوری و نسخه‌ی خطی شجره‌الامجاد آمده

۱- این حمام دارای معماری منحصر به فردی است به علت سردسیر بودن منطقه درب ورودی این حمام در جهتی است که آفتاب طلوع می‌کند دالان‌های پیچ در پیچ و طولانی این حمام از اتلاف گرما جلوگیری می‌کند. دود و آتش و گرمای حاصل از احتراق به کانال‌های کف حمام راه داشت.

است: روزی شاهرخ شاه و امیرانش هنگام غسل در این گرمابه مشاهده کردند مردم پرور طبق آیین شیعیان در آنجا غسل می‌کنند از این رو سید تاج الدین به هرات تبعید شد.

در دوره های صفویه و قاجاریه، آثار و مدارک تاریخی حکایت از رونق و آبادانی این منطقه دارد. اما پس از حمله ی امیر اعظم شاهزاده ی قاجاری حاکم ولایات استرآباد- دامغان و گرگان در سال ۱۲۸۶ و قتل و غارت وحشیانه، شوک اقتصادی بر منطقه حاکم شد و اولین موج مهاجرت برای کار به مناطق دیگر آغاز شد. موج دوم مهاجرت از سال ۱۳۲۹ و موج سوم در عصر پهلوی دوم آغاز گردید. و پرور در طول سال های ۱۳۵۷ تا ۱۳۶۰ تقریباً خالی از سکنه شد با وجود تخلیه ی پرور، اقامت تابستانی در بیلاقات ۲۴ گانه ی آن ادامه دارد. هم اکنون ایل پروری متشکل از هفت طایفه در ۴ استان کشور (سمنان، مازندران، گلستان و تهران) با جمعیت تقریبی ده هزار نفر پراکنده شده اند و سخت به فرهنگ و گویش خود پایبند هستند. این مردمان علاوه بر حفظ گویش اصیل خود از موارد ذیل برای حفظ هویت خود استفاده می کنند: ۱- شرکت در مراسم شادی و سوگ ۲- ساخت تکیه های عزاداری در پرور و گردهمایی سالانه ۳- بازگویی مداوم حماسه های ایل پروری و اشاره به تاریخ و فرهنگ مشترک ۴- حفظ اقامت تابستانی در بیلاقات ۲۴ گانه.

پیشکش به:
www.tabarestan.info
تبرستان

ترانه‌ها و سروده‌های بومی پرور

ترانه‌ها و سروده‌های بومی پرور در ۱۵ مورد قابل تقسیم بندی است:

۱- سروده‌های تاریخی

این سروده‌ها واقعه یا رویدادی را صورت شعر یا سرود بیان می‌کند یا اشاره‌ای به یک رویداد تاریخی می‌کند این گونه ترانه‌ها یا سروده‌ها در قالب سوت (sot) نیز می‌گنجد. مانند ترانه‌ی: "امیر وچه بمیره" یا "سروده‌ی بی بی نسا بارک الله"، یا "خمارِ النگ" یا "ترانه‌ی پرور متروک".

۲- لالایی و نوازش

برای نوازش کودکان هنگام خواب به کار می‌رود. هنگام بیدار شدن کودک نیز نوازش دیگری داشتند.

۳- ناچش (nâješ)

عبارات نیمه موزون همراه با موسیقی خاص است که فرد در فراق، نوازش یا ستایش عزیزان زنده‌ی خود می‌خواند.

۴- سروده‌های آیینی

این نوع سروده‌ها در جشن‌ها و آیین‌ها خوانده می‌شود، مثل نوروز خوانی یا سروده تیر ماه سیزده.

۵- متل

سروده‌های کودکانه که داستان یا افسانه‌ای در آن نهفته است. مثل: مارک مره، گندم هوا.

۶- موری

عباراتی با موسیقی محزون و نیمه موزون که در مراسم عزاداری در سوگ عزیزان مرده‌ی خود می‌خوانند.

۷- سوت (sot)

به سروده‌هایی گفته می‌شود که در مدح یا رثای جنگاوران و دلیران خوانده می‌شود. مانند سوت مشدی یا سوت شکر.

۸- سروده‌های بازی

بازی‌های کودکانه مثل "انکِ را، انکِ را"

۹- سروده‌های شادی

سروده‌ها و ترانه‌هایی است که در مراسم عروسی، شیرینی خوران و بزم خوانده می‌شود. مثل: "بادا بادا" یا "سحر نازا" یا نوعی ناجش به نام "گال بواره" "گال بواره" یا "یار گالکونه گاله"

۱۰- نوحه‌ها

که عمدتاً فارسی است و در مراسم سوگواری سالار شهیدان می‌خوانند.

۱۱- لَعِنَتِ نومه (lanet nome)

سروده‌های فارسی و هشت هجایی است که در محرم می‌خوانند. ترجیع بند آن عبارت "گویند لعنت بر یزید" است.

۱۲- عبارات موزون

نظیر ضرب المثل، چیستان و غیره.

۱۳- سروده‌های عاشقانه

این سروده‌ها و ترانه‌ها که عمدتاً دو بیتی هستند و به ۵ دسته تقسیم می‌شوند:

الف: دوبیتی‌های فارسی که مانند سرکویبری که یازده هجایی هستند و اکثراً بر وزن "مفاعیلن مفاعیلن فعولن" هستند.

ب: دوبیتی‌های تبری که به آنها تبری گویند که معمولاً یازده هجایی است و برخی از آنها اوزان عروضی دارند.

ج: طالبا؛ دوییتی های تبری با وزن یازده هجایی داستان عشقی و حزن انگیز فردی به نام طالب یا طالبا را بیان می کند. این اشعار را با آوازی به همین نام می خوانند.

د: نجما؛ داستان عشقی نجما و رعنا را با آوازی به نام نجما می خوانند. این اشعار فارسی و بر وزن "مفاعیلن مفاعیلن فُعلن" می باشد. برخی از اشعار نیز یازده هجایی هستند.

ه: منظومه های حیدر بیگ صنم بر، حسینا، فضل و گل اندام (گالندون) (gālendon) و...

۱۴- چهارپاره های امیری

که دوازده هجایی هستند و با آوازی به همین نام می خوانند. این چهارپاره ها که مضامین حکمی، اجتماعی و اخلاقی، عاشقانه دارند، به حکیم و خردمندی بنام امیر منسوب است.

۱۵- ترانه های کار

ترانه هایی هستند که در حین کار خوانده می شوند. مضمون این ترانه ها معمولا مرتبط با آن کار می باشد، مثل ترانه های تلم زنی، گلیم بافی، و ...

سروده های بازی

سروده های بازی، سروده هایی است که کودکان هنگام بازی یا برای تفریح می خوانند اما در بطن آن معنا و مفهومی عمیق تر نهفته است.

الف): یک مردی بیته بز داشته

یک مردی بیته بز داشته

yek mardī bie bez dâšte

یک مرد بود که بز داشت

کالا هه قرمز داشته

kâlâhê qermez dâšte

کلاه قرمز داشت

یک مَرَدی بیته گو داشته

yek mardi bie gu dâšte

یک مرد بود که گاوی داشت

دایم دو به دو داشته

dâyyem dobedo dâšte

همیشه در حال دویدن بود (در حال تلاش بود)

باکله پوست رِغون داشته

bâklê pust reqon dâšte

به اندازه ی پوست باقلا روغن (کره) داشت

همیشک مهمون داشته

hamišek mēhmon dâšte

همیشه مهمان داشت

یک مَرَدی بیته اسب داشته

yek mardi bie asb dâšte

یک مرد بود که اسب داشت

کالاره در دست داشته

kâlâre dar dast dâšte

کلاه در دست داشت

یک مردی بیته مش داشته

yek mardî bie mëš dâ šte

یک مرد بود که میش داشت

ونه کالایش داشته

venë kâlâ lësh dâšte

کلاهش چرکی بود

یک کچه روغن داشته

yek kače reqon dâšte

یک قاشق (یعنی کمی) روغن داشت

همیشک مهمون داشته

hamišek mëhmon dâšte

همیشه مهمان داشت

خنده نزن کسونده

xande nazen kasonde

(اما تو) به دیگران نخند (مسخره نکن)

سرشونه تن و چون ده

sar šune ten vačon de

به سر بیچه هایت می آید

خرس بارده شاه پلی

xers bârde šahē pali

خرس به نزد شاه رفت

شاه دوی نماز کارده

šâh davi nemâz kârde

شاه در حال خواندن نماز بود

لنگ لنگ دراز کارده

leng lenge derâz kârde

سپس پاهایش را دراز کرد

خاداجه نیاز کارده

xâdâ je niâz kârde

با خدا راز و نیاز می کرد

کاندس شش استکا

kândesë šëš estekâ

خرس به او گفت: از گیل شش هسته ای

بکاشته من زا و زکا

bakâšte men zâ o zekâ

فرزندان و نوه‌ها و نبیره‌های مرا کشت

جان ولیک نون و رِغون

jâne valik nun o reqon

(اما) زالزالک مانند نان و روغن (راحت الحلقوم)

پتی هاکن دنگن دهنون

peti hâkon dengen dehon

مچاله کن و در دهانت بگذار

فردا اُنه ماه اُنه

ferdâ one mâh ëne

فردا آبان تبری می آید

کل و کور سما اُنه

kal o kur semâ ëne

کور و کچل به رقص و پایکوبی در می آیند

رُش کُشنه شوَنه دار

roš kašene šune dâr

(هر جنبنده ای) به حرکت در می آید

دترکون شوَنه تو خار

deterkon šunne to xâr

دختران برای تاب خوردن می روند

۱- اُنه ماه (one mâh) : آبان ماه تبری برابر اسفند شمسی،
در این ماه مردم به پیشواز نوروز
می رفتند و برای جوانان تاب می بستند و...

پسرکونِ دلِ نخار

peserakonë del nexâr

و پسران در حسرت آنها

خرکاره‌های به دم

xar kêrehâye bē dem

کره خرهای بی دُم (کنایه از مجمعه)

نا جو خارنه نا گندم

nâ jo xârne nâ gandem

نه جو می خوردند و نه گندم

بار برنه پیش مردم

bâr barne pišë mardme

و برای مردم بار می برند

ترانه‌ی بالا انسجام معنایی خاصی ندارد و به نظر می‌رسد از ترکیب چند ترانه، به جا مانده است. مصراع‌های این ترانه حاوی ضرب‌المثل، چیستان، گاه‌شماری و پند و اندرز می‌باشد که در قالب بسیار زیبایی بیان شده است. این ترانه مانند سروده‌های کهن ایرانی هفت هجایی یا هشت هجایی می‌باشد. همانطور که پیشتر اشاره شد، برای آشنایی با مشابهت اکثر ترانه‌های پروری با سروده‌های کهن قبل و بعد از اسلام به کتاب "سروده‌های روشنائی" اثر ابوالقاسم اسماعیل پور مراجعه نمایید.

(ب): اِنکَ را، اُنکَ را

این ترانه در بازی‌های کودکانه خوانده می‌شود و شبیه "اتل متل توتوله" است. بیشتر زیبایی این ترانه به این است که معنی خاصی ندارد و بیشتر چند عبارت موزیکال است. این ترانه احتمالاً در طول زمان تغییراتی داشته است تا به شکل امروزی و ناقص در آمده است. چهار مصراع آخر این ترانه شبیه "هاچین و واچین یه پاتو ورچین" است این ترانه نیز هفت هجایی و هشت هجایی است.

انکّ راه، انکّ راه

ënekke râ onekke râ

درزن بزن گالیک^۱ راه

darzen bazen gâlekke râ

کالیک مردِ جوون

gâlek marde jevone

راه و روش کتون

rah o raveš katon

کتون حاجیون

katone hâjione حاجی برفته اردو

haji berafte erdu

اردو کناره دانه

erdu kenâre dâne

شاه نقاره دانه

šahē neqâre dâne

شاه خانم تبرزین

šah xanemē taberzin

انگوشتر بلرزین

۱- گالیک (gâlek) (گلک فارسی): از اسامی مردان در پرور

anguštero belarzin

کتله کته

katele kate

تلی تمش

tali tameš

لن...گ...ب...کیش

len...ge...ba...keš

متل‌ها

"مارک مره گندم هدا"

این ترانه یک داستان کوتاه است که در آن چرخه‌ی معیشت کشاورزی - دامداری آن روز به کودک آموزش داده می‌شود و روش تهیه‌ی ماست و شیر و نان نیز بیان شده است.

این ترانه نسخه‌ی تبری "دویدم و دویدم، سر کوهی رسیدم"، می‌باشد.

آسنی^۱ سیم سیمی تا

âseni sim simi tâ

(بدون معنا)

مارک مره گندم هدا

mârek mere gandem hedâ

مادرک به من گندم داد

گندم هدامه آسوره

gandeme hedâme assore

گندم را به آسیاب دادم

آسوره آرد هدا

asso mere ârd hedâ

آسیاب به من آرد داد

آرد هدامه لاک ره

ârde hedâme lâke re

آرد را به لاوک دادم

لاک مره خمیر هدا

lâk mere xamir hedâ

لاوک به من خمیر داد

خمیر ده هدامه تندیر ده

xamirde hedâme tandir de

خمیر را به تنور دادم

تندیر مره نون هدا

tandir mere nun hedâ

تنور به من نان داد

نون ده هدامه باغبون ده

nun **de** hedâme bâqbon de

نان را به باغبان دادم

باغبون مره رسه هدا

bâqbon mere rëse hedâ

باغبان به من علف داد

رسه ره هدامه گولو ره^۱

rëse re hedâme gulu re

^۱ - گولو (gulu): گاو در بیان کودکانه

علف را به گاو دادم

گولو مَرِه شیر هدا

gulu mere šir hedâ

گاو به من شیر داد

شیر دهِ هدامه مَلّاره

širde hedâme mollâre

شیر را به مَلّا دادم

مَلّا مَرِه کتاب هدا

mollâ mere ketâb hedâ

مَلّا به من کتاب (قرآن) داد

الله مَرِه نجات هدا

allâ mere nejât hedâ

الله مرا نجات داد

آسنی سیم سیمی تا

âseni sim simi tâ

(بدون معنا)

مارک مَرِه گندم هدا

mârek mere gandem hedâ

مادرک به من گندم داد

متأسفانه این ترانه ناقص به دستمان رسید احتمالاً اصل آن کامل تر بود. با وجود سی سال از تخلیه ی کامل پرور دسترسی به سروده‌ها و ترانه‌ها به صورت کامل میسر نبود و بسیاری از سروده‌ها از بین رفته است.

قصه ی خاله سوسکه نیز به صورت ترانه برای کودکان بازگو می شد، خاله سوسکه در این قصه در هر کوی و برزن می خواند:

خانه بارم شو بکانم

xâne bârem šu bakânem

کانه ره بُجم نو دکانم

kâne re bojem nu dakânem

چربه پلا خوردن من

čarbe pelâ xordenë men

گرد وتی رشتن من

gerde vati reštenë men

برگردان: می خواهم بروم شوهر کنم / کهنه را در بیاورم و نو بپوشم / پلوی چرب خوردن من / گلوله های کوچک نخ رشتن من

قصه ی دیگر که بخش هایی از آنها به صورت ترانه بیان می شد، قصه ی دَنغار (danqâr) و مَنغار (manqâr) بود. دَنغار و مَنغار همان شنگول و منگول، قصه

های فارسی است:

منم منم بز بزی ها

دو شاخ دارم من در هوا

کی خورده دَنغار من

کی خورده مَنغار من

پیشکش به:
www.tabarestan.info
تبرستان

موری (mūri)

موری سروده‌های فی البداهه و حزینی بود که توسط زنان در مراسم سوگواری خوانده می‌شد این سروده‌ها عمدتاً شش هجایی، هفت هجایی یا هشت هجایی و نیمه موزون بودند و دارای قافیه‌ی خاصی نبودند این سروده‌ها با ملودی خاصی خوانده می‌شد مردم به خانه‌ی عزادار می‌رفتند و خواهر، مادر یا دختر برای بستگان موری می‌کرد. به عزادار در پرور مرگه دار (marge dâr) و به مجلس ترحیم مرگه سر (marge sar) می‌گفتند. ترجیع بند موری؛ خاخر بمیره (xâxer bamire)، دتر بمیره (deter bamire)، مار بمیره (mâr bamire) یا ننا بمیره (nenâ bamire) و یا مواردی از این قبیل بود. به فرد موری کننده موریگر (mūri ger) یا موری کر (mūri kar) می‌گفتند.

سروده های آیینی

الف: ترانه ی تیر ماه سیزده؛^۱ "لال با مو، لال بامو"

تیر ماه سیزده یا جشن تیرگان یکی از جشن های به جا مانده از باستان می باشد. آیین تیرماه سیزده در سیزدهمین روز از ماه تیر تقویم پروری ها (تقویم تبری) معادل ۱۲ آبان هجری شمسی برگزار می شده است در کتب تاریخی جشن تیرماه سیزده (تیرگان) را به حماسه آرش کمانگیر نسبت داده اند و اسطوره شناسان آن را به طلوع ستاره تیشتر (تیر) مرتبط دانسته اند این جشن به اندازه ی نوروز^۲ یا بیشتر برای مردم پرور اهمیت داشته است و تا ۲۵ یا ۳۰ سال گذشته در پرور برگزار می شده است. بر سردر خانه ها بابو (bâbu) یا مشعل روشن می کردند. صبح روز تیر ماه سیزده یک نفر که نامش "لال" بود همراه فرد دیگر به نام "لال مار" (lâlê mâ r) به در منازل می رفتند "لال مار" ترانه ی زیر را با صدای بلند می خواند.

در دست "لال" که هیچ حرف نمی زد ترکه ای به نام "شیش" (šiš) بود. یک نفر از اعضای خانه با شنیدن ترانه و صدای "لال مار" به درگاه می رسید و در را باز می کرد، لال چند ضربه ترکه به او می زد ضربات این شیش یا ترکه متبرک یا شفا بخش پنداشته می شد. صاحبخانه مقداری تنقلات به لال می داد.

لال بامو، لال بامو

lâlê bâmo, lâl bâmo

لال آمد، لال آمد

لال کال بال بامو

lâlê kâlê bâl bâmo

۱- در گویش پروری: تیرماه سیزده (tire mâh sê zde)

۲- در برخی منابع از تیرماه سیزده با نام "نوروز تبری" یاد شده است.

لال بدون دست آمد

بار بارده امسال بامو

pâr bârde emsâl bâmo

پارسال رفت، امسال آمد

عید همه سال بامو^۱

ëdë hame sâl bâmo

عید همه ساله آمد (نوروز تبری)

عُمره زمبه پر بال

omre zambe pere bâl

عمر را (ترکه می زنم) تا پر بار

زن ده زمبه پسر مار

zande zambe peser mâr

زن را (ترکه) می زنم تا پسر دار

اسب زمبه کاره مار

asbe zambe kêre mâr

اسب را می زنم تا دارای کره

گوره زمبه گوک مار

gore zambe guke mâr

گاو را می زنم تا صاحب گوساله

۱- این مصراع قابل تأمل است.

بووهه سال یکبار

bavuhe sâle yak bâr

شود هر سال یک بار

لال بامو، لال بامو

lâl bâmo, lâl bâmo

لال آمد، لال آمد

پار بارده امسال بامو

pâr bârde emsâl bâmo

پارسال رفت، امسال آمد

اسبه پشلوال بامو

esbë pašelvâl bâmo

با شلوار پشمی سفید آمد

ون په لال مار بامو

ven pê lâle mâr bâmo

به همراهش "لال مار" آمد

ب: نوروز خوانی

نوروز خوانی^۱ یکی از ترانه‌های آیینی این مرز و بوم است که در آستانه ی نوروز جمشیدی اجرا می‌شد. نوروز خوانان^۲ پیام آوران بهار بودند که به کوی و برزن و

۱- نوروز خُنی (nuruz xoni)

۲- نوروز خُن (nuruz xon)

درگاه خانه‌ها می‌رفتند و ترانه‌های نوروزی را می‌خواندند و صاحبخانه نیز به آنان هدیه‌ای را به عنوان مژده نوروزی می‌داد.

گال به گالستون بامو

gâl be gâleston bâmo

گل به گلستان آمد

باد بهارون بامو

bâë behâron bâmo

باد بهاران آمد

مژده هادین دوستون

možde hâdin duseton

مژده دهید دوستان

عید بزرگون بامو

ëdë bozorgon bâmo

عید بزرگان آمد

نوروز سلطون بامو

nuruzë selton bâmo

نوروز سلطان آمد

صاب خانه‌ی باخادا

sâb xâneyë bâxâdâ

صاحبخانه‌ی با خدا

اجر شما با خدا

ajre šemâ bâ xâdâ

اجر شما با خدا

صد سلام و سی علیک

sad selâm o si alêk

صد سلام و سی علیک

مشدی جان سلام علیک

mašdi jân selâm alêk

مشدی جان سلام علیک

مشدی جان مروون

mašdi jânë mërevon

مشدی جان مهربان

نیشتی اتاق میون

ništi etâqë mëyon

نشسته ای میان اتاق

دست دکون جیب درون

dast dakon jibë darun

دست در جیب کن

در بیور پنج تا قرون

dar beyor panj tâ qaron

پنج قران در بیاور

هاده ته نوروزه خون

hâdê te nuruze xon

و به نوروز خوان بده

بئوره خانا بدون^۱

baure xânâbêdon

تا سپاسگزارم بگوید

صندوقچه سر بسته

sêndoqçeye sar baste

صندوقچه ی سر بسته (منظور گهواره)

دله دره گالدسته

dele dare gâldaste

درون آن گلدسته ای است

کیوونی هنر دانه

kivuni hener dâne

کدیانو هنر دارد

ساله یک پسر دانه

sâlê yek peser dâne

سالی یک پسر دارد

دوری ره دگن دُنه

۱- خا نا بدون (xânâbêdon) : خانه آبادان (به جاي سپاسگزارم به کار می رود).

duri re dakon done

دوری را پراز برنج کن

سَرده دچین مرغُن

sarde dačîn merqone

سرش را تخم مرغ بچین

هاده ته نوروزه خون

hâdê te nuruze xon

و به نوروز خوان بده

بئوره خانا بدون

baure xâ nabêdon

تا سپاسگزارم بگوید

صندوقچه رِخار هاکن

sêndoqçe re xâr hâkon

صندوقچه را درست کن

روبرو قطار هاکن

ru be ru qetâr hakon

و پشت سر هم قطار کن

گال به گالستون بامو

gâl be gâlleston bâmo

گل به گلستان آمد

باد بهارون بامو

bâdë behâron bâmo

باد بهاران آمد

مژده هادین دوستون

možde hādin duseton

مژده دهید دوستان

نوروز سلطون بامو

nuruzë selton bâmo

نوروز سلطان آمد

گال بشکفته بو بامو

gâl beškoftë bu bâmo

گل شکفت و بوی آن آمد

نو باهار نو بامو

nu bâhârë nu bâmo

نو بهار نو آمد

ای نو باهار ماوارک

ey nu bâhâr mâvârek

ای نو بهار مبارک

ای لاله زار ماوارک

ey lâlezâr mâvârek

ای لاله زار مبارک

روایت دیگر از نوروز خوانی

باز باموئه نو باهار

bâz bâmoe nubâhâr

باز نو بهار آمد

بلبل باموئه صدا

belbel bâmoe sedâ

بلبل به صدا در آمد

کدبانو منی ددا

kadbânu meni dedâ

کدبانو خواهر من

یخدون ده بده صدا

yaxdonde bâdê sedâ

صندوق چوبی را به صدا در بیاور

آسکناس لا به لا

askenâse lâbelâ

اسکناس لا به لا

یک تومن هاده آقا

yak tomân hâdê âqâ

یک تومن بده به آقا

بوو خرجی امام رضا

bavu xarjie ěmâm rezâ

تا خرجی امام رضا (ع) شود

دو ترانه قبل نیز متأسفانه ناقص و مخدوش به دست ما رسید و برخی از مطالب آن
انسجام و پیوستگی لازم را ندارد.

لالایی هنگام خواب

لالایی توسط مادران برای کودکان خوانده می‌شد تا عشق و دوستی و عواطف در کودک پرورش یابد. لالایی یا هر گونه نوازش دیگر از این قبیل کارکرد چندگانه برای کودک داشت: ایجاد آرامش در کودک، ابراز محبت و توجه، پدید آمدن هسته‌ی اولیه‌ی ذهن شعری و موسیقایی در کودک.

پسر هه، پسر هو

peser ha, peser hu

پسر هه، پسر هو

پسر ورف سر کوه

peser varfê sarê ku

پسر، برف سر کوه

پسر نارنج و لیمو

peser nârenjo limu

پسر، نارنج و لیمو

پسر دار دار و شکو

peser dâr dârê veşku

پسر، شکوفه‌ی درختان

بلارم خاش پسرده

belârem xâş Peserde

بنازم پسر خود را

خاش قند و خاش عسل ده

xâš qando xâš asel de

قند و عسل خود را

یکی یلون یلونچی

yeki yalon yolonči

یکی یلون یلونچی

یکی قلیون قولونچی

yeki qalyon qolonči

یکی قلیون قولونچی

پسر جان دِ نازمبه

peser jânde nâzembe

می نازم پسر جان را

هفتا زن و نیو سازمبه

haftâ zan venëv sâzembe

هفت تا زن برایش درست می‌کنم

زن از کاجه بیورم

zan az kâje biorem

زن از کجا بیاورم

از سنگسر بیورم

az sangesar biorem

از سنگسر بیورم

پشمینه به سر بیورم

pašmine be sar biorem

پشمینه به سر بیورم

شهمیرزاد که راه دوره

sahmerzâd ge râhê dure

شهمیرزاد که راه دوره

از سنگسر بیورم

az sangesar biorem

از سنگسر بیورم

پشمینه به سر بیورم

pašmine be sar biorem

پشمینه به سر بیورم

نوازش‌های دیگری نیز هنگام سخن گفتن، جست و خیز، بازی و... برای کودک داشتند.

مثلاً هنگام بیدار شدن کودک از خواب نیز این ترانه را می‌خواندند:

گال وِستا، گال وِستا

gâl vĕstâ, gâl vĕstâ

گل پاشد، گل پاشد

پشته خانه ماه اِستا

peštĕ xâne mâh ěstâ

پشت خانه ماه ایستاده است

هر کی نئوره مُشَلّا

har ki naūre mošallâ

هر کس ماشالله نگوید

لال بووئه ایشالله

lâl bavue išâllâ

انشالله لال شود

ترانه های تاریخی

ترانه های تاریخی به رویداد یا واقعه ی خاصی اشاره می کنند. اگر در این گونه ترانه ها فرد یا افراد خاصی هدف قرار گیرند (لعن، نفرین، ستایش و...) آن گاه مردم پرور آن را سوت (SOT) می گویند. درباره ی سوت در همین کتاب مفصل صحبت خواهد شد.

سوت امیر اعظم

در عصر قاجار، امیر اعظم فرزند وجیه الله میرزا سپهسالار پسر سلطان احمد میرزا پسر چهل و هشتم فتحعلی شاه قاجار! حاکم ولایات شاهرود، استرآباد، سمنان و دامغان بود. او در سال های حکومت خود به خصوص اواخر آن با مردم به خشونت و ستم رفتار می کرد و املاک و اموال آنها را به زور تصاحب می کرد. در نوبت دوم حکومت امیر در حوالی سال های ۱۲۸۶ شمسی به بهانه ی گم شدن مادیانی به پرور حمله کرد و اموال و احشام مردم را غارت کرد. ابتدا سواران امیر وارد پرور شدند و روز بعد خود امیر اعظم به پرور آمد.

سواران امیر شبانه به سرکردگی مسعودالملک پسر انتصارالسلطنه و امرالله خان سنگسری با دو عراده توپ حمله می کنند و اطراف پرور را محاصره می کنند و پنج نفر از پروری ها کشته می شوند. به گفته ی کهنسالان یکی از جان باختگان نقی ملقب رئیس بود که به دست برادر خانم امیر، به نام وردی خان کشته شد و دیگری فردی به نام محمد درزی بود. به دستور امیر، محمد جان سلطان و نه فرزندش به همراه ۵ تن از بستگانش به زنجیر کشیده می شوند. طبق نوشته ی تاریخ مازندران اثر اسماعیل مهجوری ۳۵ هزار رأس گوسفند و ۴۰۰ رأس اسب و قاطر و مقادیر بسیار قابل توجهی اموال از خانه های مردم پرور غارت می شود. اموال غارت شده آن قدر زیاد بود که اسب و قاطر برای حمل آنها

کم می آورند و برای حمل این اسباب و اثاثیه غارتی، مأمورینی به اطراف و اکناف فرستاده می شود تا قاطر و اسب تهیه کنند. بعد از اسیر شدن محمد جان سلطان و همراهانش، کودکان در کوی و برزن می خواندند و امیر را نفرین می کردند:

بارین بثورین امیر اعظم امیر تن وچه بمیره

سلطون دبیستی با نه تا فرزن امیر تن وچه بمیره

گردن ده دکاردئ هفتا ذرع رسن امیر تن وچه بمیره

صد تا گو بوردئ همه گوک مار امیر تن وچه بمیره

صد تا رمه گوسپن همه وره مار امیر تن وچه بمیره

طلا سماوار ده بار ها کاردئ بار امیر تن وچه بمیره

ام بز و بچه بوردئ امیر تن وچه بمیره

ام گو و گو گچه بوردئ امیر تن وچه بمیره

Bārin baurin amirē azem amir ten vače bamire

Selton de beyite bā netā farzend amir ten vače bamire

Gerden de dakārde haftā zar rasen amir ten vače bamire

Sadta go baverdē hame guke mar amir ten vače bamire

Sadta rame guspen hame vare mar amir ten vače bamire

Telā semavār de bār hākārde bār amir ten vače bamire

Am bezo bečče baverdē amir ten vačče bamire

Am go o guk če baverdē amir ten vačče bamire

برگردان :

بروید به امیر اعظم بگویید بچه ات بمیرد.

ای آنکه سلطان ون نه فرزندش را به بند کشیدی ، بچه ات بمیرد.

به گردن آنها ریسمان هفت زرعی انداخته ای ، بچه ات بمیرد.

صد تا گاو با گوساله بردی ، امیر بچه ات بمیرد

صد رمه گوسفند با بره بردی ، امیر بچه ات بمیرد

سماورهای طلا را بار ستوران کردی ، امیر بچه ات بمیرد

بزو بزغاله مارا بردی ، امیر بچه ات بمیرد.

گاو و گوساله مارا بردی ، امیر بچه ات بمیرد .

این ترانه که در پرور به آن سوت (Sot) می گویند بسیار شبیه ترانه ی ختلان می باشد که کودکان خراسان در هجو اسد بن عبدالله القسری پس از شکست وی از امیر ختلان در سال ۱۰۸ شمسی در کوی و برزن می خواندند:^۱

از ختلان آمده

۱- ابوالقاسم اسماعیل پور، سروده های روشنا یی؛ جستاری در شعر ایران باستان و میانه و سروده های مانوی، اسطوره ، ۱۳۸۶، تهران .

برو تباہ آملدیه

آوار باز آملدیه

خشک نزار آملدیه

جالب تر آنکه این ترانه مانند ترانه ی بالا و اکثر ترانه های پرور، هشت هجایی است.

پیشکش به:
www.tabarestan.info
تبرستان

لعنت نومه: (lanet nome) (لعنت نامه)

لعنت نومه سروده‌ی بلند فارسی بود که در شب‌های محرم خوانده می‌شد در این سروده که هر مصرع آن هشت هجایی بود گوینده، بعد از این که سه مصرع هم قافیه را خواند ترجیع بند^۱ "لعنت بریزید" را بر زبان می‌آورد و جمعیت با صدای بلند می‌گفت: "بیش بار".

لعنت نومه ابتدا از مدح ائمه معصومین شروع می‌شد و بعد شهرهای بزرگ ایران را تشریح می‌کرد و خصوصیت مردم آن را می‌گفت و بعد به منطقه‌ی سمنان و مازندران می‌رسید و خصوصیات مردم روستاهای اطراف پرور (سواد کوه، دودانگه، پشتکوه، پریم و اطراف آن و...) را بیان می‌کرد. می‌گویند: این لعنت نومه برای آن خوانده می‌شد که کمی از درد جانکاه عاشورا و تاسوعا بکاهد.

قسمت‌هایی از لعنت نومه (نامه):

سمنانی‌های باشعور

سنگسری‌ها همه پرشور

اهل شمیرزاد، جمله حور

گوینده لعنت بر یزید

(جمعیت: بیش بار)

خالق پهندر^۲ بی‌وسوسه

کردند ایجاد مدرسه

مشغول درس هندسه

۱- در گویش پروری ترجیع بند را "پیهوشی" (pihuši) گویند.

۲- پهندر: از روستاهای دودانگه ساری

گوینده لعنت بر یزید

(جمعیت: بیش بار)

همان طور که دیده می شود هر سه مصرع این اشعار هم قافیه هستند.

ترانه های عاشقانه

الف) دوبیتی های تبری

دوبیتی های تبری اکثراً با گویش مازندران مرکزی سروده شده است و با گویش پروری کمی تفاوت دارد. (گویش پروری شاخه ای از گویش تبری کهن است که دستخوش تغییرات کمتری شده است.)

این ترانه ها ویژگی های خاصی دارد از جمله اینکه صور خیال در آن ساده است و صنایع ادبی در آن کمتر به کار رفته است اکثر این ترانه ها بر وزن هجایی هستند (۱۱ هجایی) برخلاف دوبیتی های فارسی که بر وزن "مفاعیلن مفاعیلن فعولن" هستند در اینجا ما وزن هجایی داریم. قافیه ها در این ترانه اکثراً قافیه های شنیداری هستند در بسیاری از جاها حرف روی (آخرین حرف قافیه) "م" به جای "ن"، یا "ز" به جای "س"، یا "ل" به جای "ر" و "ک" به جای "گ" به کار رفته است. در ابیات فارسی اینها از عیوب قافیه (اکفا) محسوب می شوند.

مثال:

شمه سره پیش دچله آغوز

šemë serë pišë de čëlle aquz

ونه سر دویه با پئی عروس

venë sar davie bâppeli arus

یا:

اگه من نویمه تین دله پَسین

age men navime ten delē pasen

کلوم خادا جه چاخارده قسیم

kalomē xâdâ je čâ xârdē qasem

نکته ی دیگر در این گونه قافیه ها این است که مصوت های قبل از رَوی یکسان هستند. گاهی نیز بعد از حرف رَوی صامتی با اعراب سکون داریم. مثلاً "بَلِند" جایی با "قَدِیم" هم قافیه شده است. این قافیه های شنیداری شعر تبری را از بسیاری از قواعد دست و پاگیر آزاد کرده است:

کهر بلارم راه شونه قدم

kaharē belârem râh šune qadem

دویمه غریبی در شومبه وطن

davime qaribi dar šumbe vaten

دویمه غریبی رنگ بویه زرد

davime qaribi rang bavie zard

بارم یاره پلی بئورم دلِ درد

bârem yârê pali baurem delē dard

بنازم اسب کهر را که آرام و رهوار راه می رود

در غریبی بودم و اکنون به وطن می روم

در غریبی بودم که رنگم زرد شد

پیش یار بروم و درد دل خود را به او بگویم

در اینجا چند ترانه ی بسیار کهن که به گویش پروری توسط مردم منطقه سروده شده است، را آورده ام. این ترانه ها بیانگر مناسبات اقتصادی- اجتماعی مردم این ناحیه است و بیشتر زندگی دآمداری را بیان می کند.

رِمه را بدامه سمت کورِ

rame re râ bedâme samtê kavër

رِمه را به سمت کویِر حرکت دادم

دلبر نازنین ده ول ها کاردمه ول

delbar nâzenin de vël hâkârdme vël

دلبر نازنین را رها کردم

الهی بردگِردم من خار و خیر

elâhi bardagerdem men xâr o xër

الهی به سلامت برگردم

گونوی انگ خل ها کنم خل

gonoë elenge xël hâkenem, xël

و چمن گونو را محل اقامت تابستانی کنم

شوای گال مش ندامه شوچر

šëvâyë gâl mēše nedâme šo čar

گل میش شیوا را به شب چر نبرده ام

شوره روز ها کاردمه خل دور ور

šo re ruz hâkârdme xëlë dore var

شب را اطراف بیلاق به صبح رساندم

سر مست دلبر منی پشم و وریه

sarmastê delbar meni pašme vurie

دلبر سرمستم، پشم را حلاجی می کرد

نازک انگوست بزوئه شونسر

nâzekê anguste bazoe šonsar

و انگشت نازک خود را با دندان‌های دستگاه حلاجی زخم کرده است

نما سر و ره لنگر ماهتو

nemâssarê vare lengerê mâhto

هنگام غروب و لنگر مهتاب

دلبرِ بلاره گوسپن دینه تو

delbarê belâre guspen dîne to

به قربان دلبرم بشوم که گوسفندان را برمی گرداند

سورمی پشلوار سراسبه پتو

surmi pašelvârê sar esbê pato

شلوار پشمی سرمه ای و پا تاوه ی سفید روی آن

هسته نمره قره چشم نشونه خو

haste nomze qerê çaş našune xo

در حال و هوای نامزدی به سر می برد و چشمش خواب ندارد

نما سَروره شومبه زن مَارُون

nemâssarê vare šumbe zan mâron

هنگام غروب به دیدار مادر زن می روم

کوه ره کامبه ماست شیر سر فراون

lavê re kâmbê mâst šir sar ferâvon

دیگ را پر از ماست و سرشیر می کنم

اسبه دسته چوره من زمبه رَغْن

esbê dasteču re men zambe reğon

چوبدستی سفید را جلا می دهم

زن مار مچه قَر و نمزه پشیمان

zan mâr meje qar o nomze pašimon

مادر زن با من قهر و نامزد پشیمان است .

در این ترانه به رسمی به نام "زن مارون" (zan mâron) یعنی "برای عرض ارادت نزد مادرزن رفتن"، اشاره می کند.

گل نار و گل نار و گل نار

gole nâro gole nâro gole nâr

بده بوسه تا که گاو را کنم بار

bede buse tâ ke gâv râ konam bâr

الهی گاو بسوزه با ونه بار

elâhi gâv basuze bâ venë bâr

الهی گاو با بارش بسوزد

که هفت پشت اما هسته به این کار

ke haft pešt emâ haste be in kâr

که هفت نسل ما در این کار بود

این ترانه مخلوطی از زبان فارسی و گویش پروری است. آیا چنانچه دوبیتی بالا می گوید در روزگاران کهن جایی در کومش یا تبرستان از گاو برای باربری استفاده می کردند؟

* * *

ترانه هایی نیز وجود دارد که زندگی چاربه داری (چارواداری) را بیان می کند.

چاربه داری کامبه هراز په ره

čârbêdâri kâmbê herâzê përe

در امتداد هراز چارواداری می کنم

delbar jân tab bazo men dastê sê re

دلبر جان تب من بزو من دست سه ره

دنا خاش هاده ئم ون گال دیم

detâ xâš hâdëem ven gâlê dime

رخساره گل او را دو بوسه نثار کنم

آخد ون به ئیرم سه به کره ره

axed vën beyirem sê kerë re

تا کرایه ی سبیم را بگیرم

* * *

خادا خراب بکنه ملک پریمه^۱

xâdâ xerâb bakne melkê parime

خدا ملک پریم را خراب کند

فیلمات^۲ کله و با بز برین^۳ ده

filmâtê kale o bâ bez berinde

قله ی فیلمات و منطقه ی بزبرین

دلبر غارس نکارده کهر زین ده

delbar qârs nakârde kahrê zinde

دلبر زین اسب کهر را محکم نکرد

سوز و سرما بورده دست و دیمه

suz o sermâ baverde dast o dime

سوز و سرما چهره ی او را سوزاند

* * *

نماشون سرو من ونگه ونگه

nemâšonê sar o men vonge vonge

هنگام غروب و بانگ من

۱- پریم: دشتی است در دودانگه مازندران
۱- فیلمات: منطقه ی کوهستانی در مازندران
۲- بزبرین: منطقه ایست در مازندران

اشکاری تلم اگردن زنگه

eškâri talemê gardenê zange

ماده گاو جوان شکاری رنگ و صدای زنگ گردنش

اشکاری تلم بورم بروشم

eškâri taleme bavrem barušem

ماده گاو جوان شکاری را بدوشم

اطلسی قواره تین تین دیوشم

atlesi qevâre ten tan dapušem

(تا برای تو دلبر) قبای اطلسی بیوشم

* * *

ته بالای تیلار^۱ من در زمینم

te bâlâyê telâr, men dar zaminem

تو بالای کلبه ی جنگلی و من در زمینم

ته نارنج قلم من در کمینم

te nârenjê qalem, men dar kaminem

تو نهال نارنج و من در کمینم

شاخه ره ول هاکن نارنج بچینم

šâxe re val hâkon nârenj bačinem

شاخه ی نهالت را کج کن

۳- اشکاری تلم یا شکاری تلم (Eškâri talemê) : گاو ماده
شکاری رنگ
۱- تیلار: کلبه ی جنگلی

صد و سی و سه خاش تن دیم دچینم

sad o si o se xâš ten dim dačinem

صد و سی و سه بوسه بر رخسارت بچینم

گاهی و به ندرت از آرایه‌ی ادبی تمثیل در شعر پروری استفاده شده است، مثلاً در
دوبیتی ذیل:

شمه سره پیشِ دچله اغوز

šemë serë pišë dečëlle aquz

جلوی سرایتان گردوی دو شاخه ای است

ونه سر هنیشته باپلی عروس

venë sar henište bâppeli arus

روی آن "پروانه ی عروس" نشسته است

الهی بشکیه دچله اغوز

elâhi beškîe dečëlle aquz

خدایا شاخه ی گردوی دو شاخه بشکند

منه قسمت بوو باپلی عروس

menë qesmet bavu bâppeli arus

و پروانه ی عروس نصیبم شود

باپلی عروس (bâppeli arus) تمثیلی است از معشوقه شاعر که در منزل همسایه
سکنی دارد.

"باپلی عروس" تغییر یافته ی "عاروس باپلی" به معنای نوعی پروانه ی زیباست.

* * *

بلند کوه سر تا که هنیشم

belendë kuhë sar tâ kë henišem

سر کوه بلند تا کی نشینم

هلاله در بیه بوئی بچینم

helâlë dar bëye bui bačinem

تا لاله برآید و بویی بچینم

هلاله به وفا بوئی ندانه

helâlë bë vefâ bui nedâne

اما لاله های بی وفا بویی ندارند

من و تن عاشقی سوئی ندانه

men o ten âšeqi sui nedâne

همان گونه که عشق من و تو روشنایی ندارد

* * *

دلبر جان چایی دنه، چایی دنه

dëlbar jân çâi dëne, çâi dëne

دلبر جان چایی می ریزد، می ریزد

پررنگ چایی ره کم رنگ شیرینی دنه

per rangë çâi re kam širni dëne

چای پررنگ و کم شیرینی می دهد

زردِ سماوارِ چمِ په دنه

zardê semâvârê čame pê dëne

شیر سماور زرد را باز می کند

من ونه عاشق و دلگرمی دنه

men venê âşeç o delgarmi dëne

من دلباخته ی او و او به من دلگرمی می دهد

کلمات "چم" (čam) به معنی شیر سماور و "په دنه" (pê dëne) به معنی باز می کند، از کلمات کهن هستند و امروزه کاربرد ندارند.

* * *

بلبل نخون مره بدار ها کاردی

belbel naxon mere bēdâr hâkârdi

نخوان بلبل مرا بیدار کردی

مره فکر و خیال یار ها کاردی

mere fêkr o xiâlê yâr hâkârdi

مرا فکر و خیال یار کردی

من صد سال عمره یکسال ها کاردی

men sad salê omre yeksâl hâkârdi

صد سال عمرم را یکسال کردی

تنِ خار مره نخار ها کاردی

tenë xârë mere nexâr hâkârdi

تن سالم مرا، بیمار کردی

گندم سر بکشیه نرم نرم خوشه

gandem sar bakšie narm narne xuše

گندم سر برآورد با خوشه های ریز ریز

آروس گال هسته و دُماد ونوشه

ârus gâl haste o domâd vanuše

عروس گل است و داماد بنفشه

اسا گال و ونوش با هم بجوشه

esâ gâl o vanuš bâ ham bajuše

حال، گل و بنفشه با هم پیوند می خورند.

هر دتا دشمنه خادا بکوشه

har detâ dešmende xâdâ bakuše

خداوند دشمن هر دو را بکشد

این ترانه ریشه در افسانه های کهن باشندگان البرز دارد.

ستاره تن چشم سوره ندهانه

setâre ten čašë su re nedâne

ستاره سوی چشمان تو را ندارد

ونوشه تن بک و بوره ندانه

vanuše ten bek o bu re nedâne

بنفشه عطر و بوی تو را ندارد

هلال ماه تابون ده بنازم

helâlê mâhê tâbon de benâzem

هلال ماه تابان را بنازم

کمونئی تن ابرو ره ندانه

kamunie ten abru re nedâne

کمان ابروی تو را ندارد

* * *

نماشون سر و آفتاب بیل بیل

nemâšonê sar o oftabê bal bal

هنگام غروب و درخشش آفتاب

آن سر جه در انه قدیمی دلبر

on sar je darêne qadimi delbar

از آن سو دلبر قدیم در حال آمدن است

قدیمی دلبر، راه ره هاده ور

qadimi delbarâ, râh re hâdê var

ای یار قدیم، مسیرت را منحرف کن

تین سایه سنگینه گفنه مین سر

ten sayë sangine kafene men sar

سایه ات سنگین است و بر رویم می افتد

کاجه بخاته ئی بالش بیورم

kâje baxâtei bâleş bëorem

کجا خوابیده ای ای بالش بیاورم

گال ونوشه ره روکش بیورم

gâlë vanuşe re rukeş bëorem

گل بنفشه را روکش بیاورم

گال ونوشه و گوشه به گوشه

gâl vanuşe o guşe be guşe

گل بنفشه؛ گوشه به گوشه

عاشق جدا کرده خادا بکوشه

âşeş jedâ karde xâdâ bakuşe

خدا جدا کننده ی دو عاشق را بکشد

دلبر خاش باغچه ره گل ' دکاشته گل

delbar xâş bâqçe re gol dekâşte gol

دلبر در باغچه اش گل کاشت

هزار حیف که این گل ندانه بلبل

hezâr hêf ge in gol nedâne bol bol

هزار حیف که این گل بلبل ندارد

بلن بالا مره قول هادئه قول

belen bâlâ mere qol hâdêe qol

اگر بلند بالا به من قول مساعد دهد

امبه ون گل وه من بومبه بلبل

ëmbe ven gole ve men bumbe bol bol

می آیم و برای گل او بلبل می شوم

* * *

عجب باد و هوا دانه شمرزا

ajeb bâdo hevâ dâne šomerzâ

عجب باد و هوا دارد شهمیرزاد

دتا جفت چنار دانه شمرزا

detâ jeftë čenâr dâne šomerzâ

دو تا جفت چنار دارد شهمیرزاد

از اون جفت چنار فیروزه بیرم

az un jeftë čenâr firuze beyrem

از آن جفت چنار فیروزه بگیرم

شمرزایی دترده نمزه بیرم

šomerzâyi deter de nomze beyrem

دختر شه‌میرزادی را نامزد بگیرم

بلندِ بالخانہ چلا' و شنه

belendë bâlxâne čelâ vešene

طبقه ی بالای خانه، چراغ نور می افروزد

خوردی دلبر دره کتاب اشنه

xurdi dëlbar dare ketâb eşene

دلبر کوچک من در حال خواندن کتاب است

هر چی چشمک زمبه مره نشنه

har çî çâšmek zambe mere nêšene

هر چه چشمک می زنب به من نگاه نمی کند

ونه ناز و غمزه مره کاشنه

venë nâz o qamze mere kâšene

ناز و غمزه ی او مرا می کشد

ساری سره دار دچله دانه

sâryë sore dâr dečëlle dâne

سرو ساری دو شاخه دارد

دتا بلبل ونه سر ناله دانه

detâ belbel venë sar nâle dâne

دو بلبل بر سرش می نالند

یکی بلبل ناله ی وجه دانه

yeki belbel nâleyë vače dâne

یکی از بلبلان ناله ی بچه دارد

یکی دیگه عاشق گمگشته دانه

yeki dige âşeq gomgašte dâne

یکی دیگر عاشق گمگشته دارد.

* * *

کوه ورف بارده و یفو بموندهسته

kuhë varf bârdo pafu bamondeste

دار و لگ بارده، چکو بموندهسته

dârë valg bârde, çaku bamondeste

منی یار بارده، شاکو بموندهسته

meni yâr bârde, šaku bamondeste

من دل گوشه کهو بموندهسته

men delë guşe kahu bamondeste

* * *

برف سر کوه رفت و خار و خاشاک آن بر جای ماند.

برگ درختان ریخت و ساقه های نازک باقی ماند.

یارم به "شاه کوه" رفت و منزل گزید.

گوشه دلم همچنان کبود مانده است.

* * *

گاهی به دو بیته هایی بر می خوریم که مضامین اجتماعی دارند. دو بیته زیر مناسبات اجتماعی - اقتصادی آن روز روستاهای مازندران را بیان می کند:

صحرا و الینگِ وا دکنه، وا

Sahrâ o elenge vâ dakete vâ

اماره بخاستنه، آمه اریابا

emâre bexastne, amë erbâbâ

لنگ دویه فلک، چو کارده صدا

leng davie falek çu kêrde sedâ

کیجا شه سره پیش دل ده باد بدا

kija šë serë piš delde bâd bedâ

از روی صحرا و چمنزار بادی برخاست. (اتفاقی افتاد)

اریاب هایمان مارا (به حضور) خواستند.

زیر پایمان فلک بود و صدای چوب می آمد.

دختر (با شنیدن صدای فلک و چوب) جلوی خانه اش زهره ترک شد.

علاوه بر مضامین اجتماعی، گاهی نیز به دوبیته هایی بر می خوریم که مضامین سیاسی - انتقادی دارند. البته تعداد این گونه دوبیته ها بسیار اندک است:

ستاره آسمون ده نقش ها کارده

setâre âsemon de naqš hâkârde

ستاره ها بر آسمان نقشی پدید آوردند

دولت چار خیابون ده فرش ها کارده

dolet âçr xiâbon de farš hâkârde

دولت محله ی "چهار خیابان" را سنگفرش کرد

شما بارین بتورین شاه نادون

šemâ bârin baurin šâhê nâdon

شما بروید به این شاه نادان بگویید

اینگلیس بیته خاک آم ابرون

ingelis beite xâkê am iron

انگلیس خاک ایران ما را گرفته است

ترانه های کهن زیر به لحاظ معنا و مضمون با سایر دوبیتی های منطقه تفاوت دارد:

کهر آسبک تره زین هاکنم زین

kahar asbek tere zin hâkonem zin

اسب کوچک کهر^۱ (قرمز تیره) تو را زین کنم

تنی سر دنکنم قشنگ خارجین

teni sar dengenem qašenge xârjin

و خورجین قشنگ بر رویت قرار دهم

تره سوار هاکنم دلبر نازنین

۱- عروس را هنگام بردن به خانه ی داماد سوار اسی می کردند. عروس خورجین زینتی دستبافت خود را که محتوی وسایل شخصی اش بود، را روی اسب قرار می داد و با خود به داماد می برد.

tere sevâr hâknem delbar nâzanin

دلبر نازنین را سوارت می‌کنم

جلو دار کی بوو؛ خورد خورد یتیم

jelodâr ki bavû; xurd xurdê yatim

و یتیمان خردسال جلودارت^۱ شوند

ب) دوبیتی‌های فارسی

دوبیتی‌های فارسی همانند دوبیتی‌های تبری در بزم‌ها و مراسم مردم پرور خوانده می‌شود. بخشی از این دوبیتی‌ها سرکویری نامیده و با آواز مخصوصی به همین نام خوانده می‌شود. روستاهای مناطق کویری جنوب شهرستان‌های سمنان، شاهرود و دامغان را سرکویری می‌گویند. در اثر مراودات و ارتباطات کوچندگان دامدار با مردم آن سامان، سرکویری‌ها به فرهنگ و فولکلور مردم راه یافته است. مضمون این دوبیتی‌ها عاشقانه است و واژگانی از قبیل ساریان، شتر، کاروان و... این ترانه‌ها گویای معیشت مردم آن سامان است.

بیا که بار کردم ای دل، ای دل

که ترک یار کردم ای دل، ای دل

ستم‌هایی که در دنیا کشیدم

همش انگار کردم ای دل، ای دل

۱- چند نفر جلوی عروس حرکت می‌کردند و یکی از بستگان افسار اسب عروس را نگه می‌داشت که آنها جلودار می‌گفتند.

اما برخی از این دو بیتی های فارسی که بیشتر مضامین حماسی دارد و به نظر می رسد از سروده های مردم منطقه ی پرور و دامنه های جنوبی البرز باشد: ..

سر کوه بلند سنگر بگیرم
تفنگ قاب طلا کمر بگیرم
تفنگ قاب طلا قربان دنگت
کدام برگشته بخت آید به جنگت

سروده های فارسی اکثراً بر وزن "مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن" (فعولن) هستند. بسیاری از ترانه ها که در پرور خوانده می شود، فارسی- تبری، یا فارسی- مازندرانی هستند. مانند:

هاله دسته کِردِم لاجوردی

سیاه چشمون کیجا دل ده بوردی

siâ češmon kijâ del de baverdi (baverdë)

دختر سیاه چشم دلم را برده ای

یا:

سر کوه بلند آهو در آمد

دو دست بر جیب کردم لیمو در آمد

دو دست بر جیب کردم لیموی تازه

رفیقون بخارین سوغات نمزه

rafiqon baxârin soqâtë nomze

ای دوستان سوغات نامزد را بخورید

در بساری از ترانه ها نیز از کلمات تبری ولی از نحو فارسی استفاده می شود.

دو ترانه ی فارسی دیگر در پایان آمده است:

برو به یار بگو بیمارم امشب

تمام دشمنان بیدارن امشب

ستاره آسمون می شمارم امشب

بروبه یار بگو امشب نیاید

* * *

نمی دانم چرا رنگم شده زرد

دلَم گوید که عشق نازنینه

نه تب دارم نه جایم می کند درد

همه گویند که گرمای زمین

ناجش (nâješ)

ناجش (nâješ) زمزمه‌ها و آوازهایی بود که عمدتاً زنان و گاهی مردان در وصف یا فراق یا ستایش عزیزان زنده یا خود اعم از برادر، پسر، خواهر و نامزد و... می‌خواندند. شعر این آوازه‌ها فی البداهه و ملودی آنها متفاوت بود. ناجش که با واژه‌ی نوازش پارسی مرتبط است؛ شاید از کهن‌ترین و بی‌آلایش‌ترین سروده‌های این مرز و بوم باشد. ناجش و موری را می‌توان نطفه و سرچشمه‌ی شعر و چکامه و موسیقی این مرز و بوم دانست. عاشقی که برای یار خود می‌خواند، دختری که در هنگام گلیچ^۱ بافی دیدار نامزد سفر کرده‌اش را زمزمه می‌کرد، مادری که در خلال کار شبانه‌روزی طاقت فرسا، چشم به راه بود و بی‌قراری می‌کرد. در سنگر ترانه‌ی "گل آقا" یک ناجش است که سپس مدون شده است ترانه‌ی "گل آقا" یا به عبارت دقیق‌تر، سوت^۲ گل آقا از زبان مادری بیان شده است. در مازندران نیز از قبیل سوت-ناجش^۳ فراوان داریم که بخشی از آن توسط گروه موسیقی شواش اجر شده است. ناجش در یک کلمه پدیدآورنده‌ی شعر و موسیقی امروز این نواحی است. یادآور می‌شوم به موسیقی در زبان تبری، نواز (nevâz) گفته می‌شد. اصطلاح "ساز و نواز" به طور کامل‌تر به همین معنا اشاره دارد.

۱- گلیچ: (gelič) (گلیمچه سنتی پرور)

۲- سوت (sot) .

۳- اگر کسی در وصف، ستایش یا غم عزیز مرده‌ی خود بخواند به شرط آنکه در مراسم عزا یا با هدف عزاداری نباشد، ناجش نامیده می‌شود.

سوت (sot)

سوت (sot) از واژه ی پهلوی (sort) و به پنج معنا می باشد:

- ۱- سرود و آواز: وقتی کسی به حرف دیگری توجهی ندارد و دقت نمی کند طرف به او می گوید: "مگر من برای تو سوت می خوانم." در زبان فارسی معادلش همان "مگر من برایت آواز یا لالایی می خوانم"، می باشد.
- ۲- شایعه و حرف های بی پایه و بی اساس: مثلاً وقتی می گویند این حرف ها "سوت" است. یعنی این حرف ها بی پایه اساس و شایعه است.
- ۳- معنای سوم آن نوعی طنز گویی، سخنان مزاح آلود گفتن، طنز سازی و صفحه گذاشتن پشت سر دیگران است.
- ۴- "سوت" در معنای چهارم، به آوازی گفته می شود در وصف یا رثای جنگاوران، پهلوانان و عیاران خوانده می شود و به این شیوه ی آوازی، "سوت خوانی" می گویند. از جمله ی این سوت ها می توان به سوت سُکِر و سوت مشدی در پرور، سوت گل آقا و حسین خان در سنگسر، سوت رشید خان، محمد زمان و هژبر خوانی در مازندران اشاره کرد. در این میان معروف ترین سوت در سمنان و مازندران، منظومه سوت خوانی مشدی پروری می باشد که توسط گروه روجا، در اوایل انقلاب اجرا شد.
- ۵- ترانه هایی که در هجو یا مذمت یا نفرین افراد کسی خوانده می شود. نیز در پرور سوت نامیده می شود.

ترانه های شادی

یکی از ترانه‌هایی که در مراسم عروسی و عقد و شیرینی خوران خوانده می‌شد، ترانه ای موسوم به "بادا بادا" است. یک نفر دوبیتی‌های تبری را با گوشواره^۱ "بادا" می‌خواند و جمعیت پاسخ می‌دادند:

"بادا بادا ایشالله ماوارک بادا"

مثال:

خواننده:

کهر یابو تره نال هاکنم نال "بادا"

جمعیت:

بادا بادا بادا ایشالله ماوارک "بادا"

خواننده:

تره سوار بووم بارم عاروس یار "بادا"

جمعیت:

بادا بادا بادا ایشالله ماوارک "بادا"

خواننده:

عاروس بیورم کلک هدار "بادا"

جمعیت:

بادا بادا بادا ایشالله ماوارک "بادا"

خواننده:

انارده بزئم دل بووئه خار "بادا"

جمعیت:

بادا بادا بادا ایشالله ماوارک "بادا"

۱- گوشواره ترجیح بند کوچکی است بلافاصله بعد از هر مصراع تکرار می‌شود.

یک نوع ناجش^۱ به نام "گال بواره" (gâl bevâre) در مراسم عروسی خواننده می شد. در این ناجش یکی از بستگان عروس، ترانه ی هفت هجایی می خواند از عزیزان خود و عروس نام می برد و در پایان هر مصرع می گفت: "گال بواره" جمعیت نیز پاسخ

می داد: "گال بواره، گال بواره"
مثلاً می گفت:

"من عاروس با پئی ره گال بواره"

men ârus bâppli re gâl bevâre

و بقیه افراد پاسخ می دادند:

"گال بواره، گال بواره"

gâl bavâre , gâl bavâre

این نوع ناجش عکس موری بود که در مراسم عزا خوانده می شد. رقص ویژه ای که "پلوری سما" نام داشت (با رقص محلی مازندران تفاوت داشت) همراه با نواختن نوعی تشت و به شکل جمعی و فردی اجرا می شد. خنیاگران عموماً از شهر مازندران به مراسم آورده می شدند سازهای آنان عموماً کمانچه، نقاره (دسرتوکن)، تمبک، سرنا (سرنه)^۲، و قرنه بود. بعدها نقاره، سرنا و قرنه حذف شد جای آن را آکاردیون گرفت. اما کمانچه همچنان باقی ماند و در حال حاضر نیز در مراسم عروسی نواخته می شود.

۲- در سایر جا های مازندران "نواجش" می گویند.
۱- به گویش محلی سرنه (sernë) می شوند.

ترانه ی دیگر "سحرنازآ" بود که به وقت سحر- هنگامی که برای آوردن عروس حرکت می کردند- می خواندند. یک نفر دویستی های تبری را با گوشواره ی "آی ناز دلبر من" می خواند و بقیه با صدای بلند پاسخ می دادند:

"سحرنازآ، سحرنازآ، سحرنازآ ناز دلبر من"

مثال:

خواننده:

نمایشون بخاتمه من خواب بدیمه "آی ناز دلبر من"

جمعیت:

"سحرنازآ، سحرنازآ، سحرنازآ ناز دلبر من"

خواننده:

صواحی ویستامه اُفتاب بدیمه "آی ناز دلبر من"

جمعیت:

"سحرنازآ، سحرنازآ، سحرنازآ ناز دلبر من"

خواننده:

خاش جان برارد دُمداد بدیمه "آی ناز دلبر من"

جمعیت:

"سحرنازآ، سحرنازآ، سحرنازآ ناز دلبر من"

خواننده:

خاش چر و مار دِ من دلشاد بدیمه "آی ناز دلبر من"

جمعیت:

"سحرناز آ، سحرناز آ، سحرناز آ ناز دلبر من" ^۱

ترانه ی دیگر، "یارگالکونه گاله" (yâr gâlekone gâle) بود:

خواننده:

"یارگالکونه" یکی ره من گومبه یکی ره لله

جمعیت:

"یارگالکونه گاله"

خواننده:

"یارگالکونه" می مار مره هدا غریب محله

جمعیت:

"یارگالکونه گاله"

خواننده:

"یارگالکونه" غریب محله ره وطن ندمبه

جمعیت:

"یارگالکونه گاله"

خواننده:

"یارگالکونه" غریب ریکا ره محرم ندمبه

جمعیت:

"یارگالکونه گاله"

۱- ترجیع بند دیگری نیز به جای "سحرناز آ" می خوانند که معنای آن را در نیافتیم:
دزلی یاله لا، یار لاله، لاله
deralli, yâlle lâ, yâr lâlle, lâlle
۲- فارسی آن "یار گل کانه گل" می باشد.

چیستان‌ها و ضرب‌المثل‌ها

بسیاری از ضرب‌المثل، چیستان‌ها و زبانزده‌ها عباراتی منظوم و موزون هستند. بسیاری از این‌ها وزن‌هایی بسیاری منسجم‌تر از دوبیتی‌ها دارند. از آنجا برخلاف ترانه‌ها و دوبیتی‌ها با آواز و موسیقی خوانده نمی‌شد، بنابراین دارای موسیقی درونی قوی‌تر بودند. در چیستان‌ها علاوه بر وزن و قافیه، عنصر خیال و معما نهفته است. طرح چیستان در گذشته برای سرگرمی، بازی و پرورش ذهن و پرورش خیال کودکان بود. به علاوه ذهن موسیقایی و شعری کودک در اینجا تقویت می‌شود.

چیستان‌ها

دم‌دم هوا دانه

dem dem hevâ dâne

دم‌هایی رو به هوا دارد

سرزیر چا دانه

sar zirê čâ dâne

سرزیر چاه دارد

آبی قوا دانه

âbi qevâ dâne

قبای آبی دارد

"شلغم"

* * *

اینجه دنیه کو دره

inje danie ku dare

اینجا نیست کوه است

گردن زرین مگو دره

gerden zarin makko dare

ماکوی زرینی در گردنش است

"کور کلاج (کلاغ زاغی)"

* * *

حوض اُ نصفه شده

hozë o nesfe šode

آب حوض نصف شده است

زرین تلا کشته شده

zarrin telâ košte šode

و خروس طلایی کشته شده است

"لمپا"

* * *

آخ زرد و زار من برار

âx zard o zâre men berâr

برادرم زرد و زار است

مهمون گزاره من برار

mëhmon gozâre men berâr

برادرم مهمانگزار است

"سماور"

ضرب المثل‌ها

همه جا ساز و نوازه

hame jâ sâzo nevâze

همه جا ساز و موسیقی است

ام خانه چلیپک و گازه

am xâne čelpik o gâze

خانه‌ی ما نیشگون و گازه

* * *

شی مار بمیره فتنه‌ی کار

šimâr bamire fetneyë kêre

مادر شوهر بمیرد فتنه‌ی کار است

شی چیر دووئه کتل بیاره

šičer davue katel biâre

پدر شوهر باشد تا کنده و هیزم بیاورد

* * *

کس کس شومبه راه، وه خوگلائه

las las šumbe râh, vë xo gelâe

آهسته راه می روم، (می گویی) او خواب آلود است.

تند تند شومبه من وه بد هوئه

tend tend šumbe men, vë bad hevâe

تند راه می روم، (می گویی) او بد هواست

چوتی راه بارم تن دلبخائه

čutti râh bârem ten delbexâe

چگونه راه بروم تا مطابق سلیقه ی تو باشد

* * *

قشنگ زن ده که بدی؟

qašenge zande kē badi?

زن زیبا را کی دیدی؟

وجه بکارده به بدی؟

vače bakârde pē badi?

بعد از زایش بچه دیدی؟

چهار پاره های امیری

در مازندران چهار پاره های امیری را به فردی به نام امیر پازواری نسبت داده اند و دیوانی از اشعار او به نام کنزالاسرار در دست است. اینکه امیر کیست و در چه قرنی می زیست محل بحث فراوانی است اما امیر در فرهنگ عاقه ی مردم دامنه های جنوب البرز، امیری دیگر است.

امیر در نگاه مردم این مناطق چند وجه دارد؛ گاهی چون حافظ است و رندانه سخن می گوید و گاهی چون ختیم حکیم و خردمند است و گاهی چون بابا طاهر. از این رو گفته های این امیر که نمی دانیم کیست و در چه قرنی می زیست، ضرب المثل شده است:

اسب روشنه سوار بونه زین ده

asbe rušene sevâr bune zinde

اسب را می فروشد بر زین خالی سوار می شود

دین ده روشنه بوسنه زمین ده

dinde rušene busene zaminde

دین را می فروشد و بر زمین بوسه می زند

یا:

تیسا استغن ده سگ بو نزنده

tisâ asteqonde sag bu nazende

استخوان خالی را سگ بو نمی زند

در افسانه‌های مردم البرز، امیر عاشق زنی به نام گوهر (guher) بوده است. در فرهنگ مردم این مناطق، عشق "گوهر و امیر" همانند شیرین و فرهاد یا لیلی و مجنون و... زبانزد است. در این مورد این ضرب المثل را به کار می‌برند:

و شون امیر و گوهر هستنه

vešon amir o guher hatene

آنها مثل امیر و گوهر هستند.

در بخشی از یک ترانه ی تبری داریم:

مین و مین یار بیمی امیر و گوهر

men o men yâr bimi amir o guher

من و یارم مانند امیر و گوهر بودیم (عاشق هم بودیم)

اسا بوی نیمه برار و خاخر

esâ baviime berâro xâxer

اما حالا مانند خواهر و برادر شدیم

* * *

واژه ی امیر در میان منطقه، نماد و سمبل مردانگی، دلاوری و خصوصیات مردانه است:

فَلْنِي دَتَا پَسَر دَانِه هَر يَكِي امير

feloni detâ peser dâne har yeki amir

فلانی دو پسر دارد هر یک امیر

و واژه ی گوهر "guher" نماد لطافت، زیبایی و سرشت زنانه است.

امیر در حقیقت نماد نیمه مرد انسان (آنیموس) و گوهر نماد نیمه زن انسان (آنیما) هست. که این دو پیوسته در کشمکش و تلاطم هستند:

امیر:

گوهر گاله دیم، تن برار گو نماره

amir:

guher gâle dim ten berâr go nedâre

گوهر گل رخسار، آرزو می کنم برادرت گاو نداشته باشد

صد تا گو داره، خاردن دو نماره

sad tâ go dare, xârdenê du nedâre

اگر صد تا گاو دارد برای دوغ خوردنی محتاج باشد

گوهر:

کل سر امیر بد نغو من برارده

guher:

kale sar amir bad nau men berârde

ای امیر کچل به برادرم بد نگو

گومبه شیش بیره انجیلی و انارده

gumbe šiš beyre anjili o enârde

می گویم چوبی از انار و انجیلی^۱ بگیرد

انده تر بزنه تن داد تا عرش بواره

andë ter bazne ten dâd tâ arš bevâre

و آن قدر تو را بزند تا فریادت تا عرش برود

امیر:

تن برارِ گو هزار هزار بووئه

amir: ten berârë go hezâr hezâr bavuë

گاوهای برادرت هزار هزار شود

دِماوند کونِ رِغونِ چال بووئه

demâvandë ku ven reqonë çâl bavuë

کوه دماوند انبار روغنش شود

کلِ سرِ امیر ون چاربه دار بووئه

kale sar amir ven çârbë dâr bavuë

و امیر کچل چاروادار او بشود

یا:

امیر گوته گه: مره وا بدائی آب زالمه رو

amir gute ge mere vâ bedâyë âbë zâleme ru

امیر گفت: مرا در آب زالمه رود بر باد دادی

اسا شال ده دم دنی گونی برو برو

esâ šâl de dem dëni guni beru beru

و حال شالت را انداخته ای و می گویی بیا بیرون

* * *

می گویند امیر کشاورزی بوده است ساده دل که در حال کشت خربزه بوده است. سواری از دور رسید و از او طلب خربزه کرد، امیر رو به مرد کرد و گفت: "تازه بذر کاشته ام." سوار گفت: "رو به زمین خود کن." امیر زمین را نگاه کرد و دید خربزه ها مانند گوسفندانی هستند که به صورت فشرده داخل زمین خوابیده اند. آن مرد که امیرالمؤمنین بود، به او فرمود: "گفتار می خواهی یا کردار؟" امیر گفت: "گفتار می خواهم یا مولا." از آن پس به صورت شاعری با گفتار نغز درآمد.

* * *

در افسانه ها آمده است که بستگان گوهر با امیر موافق نبودند بنابراین به شهرهای دیگر مهاجرت می کنند و امیر در جستجوی عشق خود، آبادی ها و شهرهای زیادی را زیر پا می گذارد و به صورت مسگری ناشناس درمی آید تا اینکه یک روز معشوق خود را می بیند که به او می گوید:

عمو قلی چی تن دست علی بییره

amu qali č̣i ten daste ali beire

ای مسگر، دستت را علی (ع) بگیرد

دست تو بده من مرس قلی بییره

daste to badë men mers qali beire

دستت را تکان بده تا مس های من قلع اندود شود

مادر گوهر چون دوباره امیر را می بیند خشمگین و عاصی می شود و دستور می دهد
امیر در حمام (توسط دلاک) کشته شود. اما پشیمان می شود و از روزنه ی بالای حمام
فریاد می زند:

کل سر امیر من جان خِشه

kale sar amir men jâne xêše

این امیر کچل داماد من است

امرو دکنته به چنگ واشه

amru dakete be čangë vâše

امروز به چنگ قرقی افتاده است

و امیر بلافاصله جواب می دهد:

سنگِ مرمر ده نئینده تاشه

sange mar mar de neinde tâše

تیشه روی سنگ مرمر کار ساز نیست

بازِ وچه ره نئینده واشه

bâzë vače re neinde vâše

و بچه ی باز را قرقی نمی تواند بگیرد

سرانجام امیر به معشوقه ی خود، گوهر می رسد و در حالی که به کمال عقل رسیده
است، آرزوی جوانی می کند:

امیر گونه پیر بویمه ناگمونی

amir gune pir bavime nâgemoni

امیر گفت: به طور ناگهانی پیر شدم

اسائه عقل بو، ان گادره جوونی

esâe aqel bu, on gâderë jevoni

عقل حالا را با جوانی گذشته می خواهم

امیر بثوته: خانه نشین بویمه

amir baute xâne nešin bavime

امیر گفت: خانه نشین شدم

گوهر من آشیچ، من سیر وجین بویمه

guher men âšpaj, men sir vejın bavime

گوهر آشیچ من و من سیر پاک کن او شدم

اکثر چهارپاره های امیری ۱۲هجایی هستند. اما چهارپاره های ده هجایی و یازده

هجایی نیز داریم مانند برخی از چهارپاره های مذکور و چهارپاره ای که ذیل آمده

است و یازده هجایی است:

خادایی دور بووم انسن بساته

xâdâe dor bavum ënson besâte

ستایش می کنم خدا را که انسان را آفرید

کدی ره بئینه قلین بساته

kadi re beite qalyon besâte

همانند قلبانی که از گدو ساخته شده است

برای اربابن آسن بساته

berâyë erbâbon âson besâte

برای ارباب ها آسان ساخت

برای بیچاره زندون بساته

berâye bičâre zëndon besâte

و برای بیچاره، زندانی دائمی در این دنیا درست کرد (۱۱ هجایی)

در پایان دو ترانه ی بسیار قدیمی از امیر را نقل می کنیم که باز تاب تفکر مردمان گذشته است:

خله نووئه، کم جه ونه بساتن

xelë navue, kam je vëne besâten

زیاد نباشد با کم باید ساخت

وارش نوو، شبنم جه ونه بساتن

vâreš navu, šabnam je vëne besâten

باران نباشد با شبنم باید ساخت

کلور نوو، دردم جه ونه بساتن

kelvar navu dardam je vëne besâten

بالای مجلس نباشد با دم در باید ساخت

شادی نووئه، غم وجه ونه بساتن

šâdi navue, qam je vëne besâten

شادی نباشد با غم باید ساخت

امیر گونه گه، خادا مره زن هادئه

amir gune ge, xâdâ mere zan hâdë-e

امیر می گوید: خدا مرا زنی عطا کند

پسر دره زاد دتر ده کم هادئه

peser dere zâd deterde kam hâdë-e

پسرانش زیاد و دخترانش کم باشد

پسر دشت سر خاش چرد دم هادئه

peser dašte sar xâš čerde dam hâdë-e

پسر در کشتزار مایه ی آرامش و کمک پدر است

دتر کله ور خاش مار غم هادئه

deter kele var xâš mâr de gam hâdë-e

اما دختر در کنار اجاق مایه ی غم و اندوه مادر است

مردم، چهارپاره های امیری را با آواز و ملودی ویژه ای به نام امیری می خوانند. در گویش پروری در مجموع به کلیه ی آوازهای قدیمی مازندرانی (از قبیل لیلی جان، کتولی، صنم جان، بانو جان، امیری ...) تبری (tabri) می گویند.

نظر یکی از اندیشمندان درباره ی ترانه های محلی

"اشخاصی که به جز خیابان های پر جنجال تهران و دیگر شهرها جایی را ندیده اند، تصور می نمایند که ادبیات و آثار نفیسه ی ذوق ایرانی تنها نثر و نظم هایی است که در فارسی کتابی یا فارسی فصیح گفته یا نوشته شده و آثار ادبی موجود در لهجه های مختلفه ی ولایتی که به عقیده ی نگارنده در آتیه ی نزدیک در بازار ادبیات رواج مخصوصی خواهد داشت، شایان توجه نیست.

اگر معنای شعر اظهار احساسات و بیان تأثرات قلبی است، شاعر روستایی که، تخلص ندارد و شعر گفتن را وسیله ی ارتزاق یا از مزایای خود قرار نداده و محسنات پر تکلف بدیع را بلد نیست و تأملات و تأثرات یا وجد و فرح خود را با الفاظ ساده و در زبان مادری خود بیان می کند، گفته های او بیشتر دارای روح و معنای شعر است و دهقان بچه ی ساده و صاف که دختری از هم ولایتی هایش دل او را ربوده است و در اعماق جنگل بالای کوهها پی گله را گرفته و از درد عشق می نالد و در زبان خود

ش
می گوید، بهترین شاعر است.

به هر اندازه که هوای صحرا و بیابان صاف تر و عواطف و احساسات مردم دهاتی بی آرایش تر است، اشعار ولایتی نیز به همان اندازه بز اشعار شهری تفوق دارد.

من در تمام عمر خود یاد ندارم که از استماع غزل شاعر معروفی متأثر گردیده و از حال طبیعی خارج شده باشم. لیکن خوب به یاد دارم که اشعار ترکی که در ویرانی ارومیه و در به دری مردم بدبخت آنجا گفته اند و گداهای تبریز، آنها را دم خانه ها می خوانند، مرا چند بار مجبور به گریستن کرده است. باز خوب به یاد دارم روزی که در ساری در مجلس بودیم، پسری که در باغ مجاور علف می چید با صدای بلند اشعار عاشقانه ای را در زبان مازندرانی می خواند، مضامین آن اشعار مرا چنان به هیجان آورد

که خودداری نتوانسته و ناچار از مجلس بیرون شدم و دیوانه وار در باغ گردش می کردم.

فارسی کتابی زبان رسمی مملکت ماست، لیکن بیش از یک ثلث از مردم ایران آن را نمی دانند. آیا در میان آن دو ثلث دیگر صاحب ذوق شاعری یافت نمی شود؟ آیا مضامین عالی که از ذهن صاف و بی آرایش آنها تراوش می کند، ارزشی ندارد؟ آیا اشعار و آثار نفیسه که در لهجه های ولایتی از کردی و مازندرانی و گیلکی و لری و غیر آنها در هر دوره با نهایت فراوانی موجود بوده است، در خور توجه نیست؟ مؤلفین ایران که در هر دوره و عهد به جمع اشعار و آثار ادبی شعرا و ادبا پرداخته اند، متأسفانه تنازل نکرده اند که در تألیفات خود جایی هم برای این اندوخته های گرانبها بار کنند. بدین جهت قسمت کلی آنها از بین رفته و فقط نمونه ای از آنها در پاره ای تألیفات دیده می شود و این بی اعتنایی خسارت بزرگی را متوجه ی عالم ادبیات ایران نموده است."^۱

پیشکش به:
www.tabarestan.info
تبرستان

۱- احمد کسروی، به کوشش یحیی ذکابری. تهران: کتاب های جیبی، فرانکلین، ۱۳۵۲ (بازنویسی و پخش تبرستان ۲۰۰۶ م / ۱۳۸۵ ه. ش)

واژه نامه

- أ (o): آب
آخِد (âxed): آخر
اسری (asri): اشک
آغوز: (aquz): گردو، درخت گردو
النگ (elang): چمن
النگ (eleng): چمن
انجیلی (enjili): نوعی درخت جنگلی
باکله (bâklë): باقلا
بچّه (bečče): بزغاله
بَل بَل (bal bal): درخشش، نور ضعیف
به (bë): ۱- پیشوند بی، ۲- میوه ی به ۳- خوب
پتی ها کاردن (peti hâkârden): میچاله کردن
پشلوار (pašelvâr) یا پشلوال (pašelvâl): شلوار پشمی که پارچه ی آن توسط زنان بافته می شود.
پفو (pafa): خار و خاشاک، تفاله چای
په (pë): پی، دنبال، پس، بعد، باز، امتداد، محدوده، عقب، کنار
پیهوشی (pihuši): ترجیع بند
تلار (telâr): کلبه ی جنگلی، گاو بنه
تلم (talem): گاو ماده یک ساله یا دو ساله
تیسا (tisâ): خالی، لخت، عریان
چکو (čaku): ساقه های نازک درخت

چلا (čelâ): چراغ روشنایی

چلیپک (čelpik): نیشگون

چَم (čam): ۱- شباهت ۲- قلق ۳- شیر سماور (در این کتاب)

خاش (xâš): ۱- خود ۲- بوسه ۳- خوش و خرم

ددا (dedâ): خواهر

دو (du): دوغ

رسه (rëse): علف پیچیده شده

رُش (roš): حرکت

زن مارُن (zan mâron): رسمی بود که برای عرض ارادت به دیدن مادر زن

می رفتند

سُردار (sordâr): درخت سرو

سرونه (serone): می سراید

سه (së): سیب

شِوا (šëvâ): رنگ گوسفند (نخودی رنگ)، شیوا

شونسر (šonsar): دستگاهی شانه مانند که برای حلاجی پشم به کار می رود.

شیش (šiš): ترکه، چوب انعطاف پذیر و نازک

غارس (qârs): غرس و محکم

قدم (qadam): نوعی از راه رفتن اسب که برای سوار آن لذت بخش است.

قلی چی (qali či): مسگر

کالا (kâlâ): کلاه

کاندس (kândes): از گیل جنگلی

کچه (kače): قاشق

کره (kerë): کرایه

کیوونی (kivuni): کدبانو
گال (gâl): گل، گل سرخ
گاله دیم (gêle dim): گل رخسار
گلیچ (gelič): گلیمچه ی سنتی پرور
گو (gu): گاو
گوک (guk): گوساله
لال مار (lâlê mâr): فردی که در جشن تیر ماه سیزده همراه لال حرکت می کرد و
آواز می خواند
لِش (lěš): چرک یقه ی لباس یا دور کلاه
لله (lale): نی
لنگ لنگ (leng leng): پاها
لوه (lavë): دیگ
ماوارک (mâvârek): مبارک
مرس (mers): مِس
مُما (momâ): مادر بزرگ
نِماسر (nemâssar) یا نمازسر (nemâzsar): هنگام غروب
نماشون (nemâšon): شب هنگام
نماشون سر (nemâšonê sar): هنگام غروب
نُمزه (nomze): نامزد
نُمزه قره (nomze qerë): کسی که در حال و هوای دوران نامزدی به سر می برد
نِواز (nevâz): موسیقی
نوسال ماه (nusâlmâh): آخرین ماه از تقویم پروری (تبری)، در بیست و ششم این
ماه جشنی برگزار می شد.

هلاله (helâlê): لاله
همیش (hameš): همیشه
همیشک (hamišek): همیشه
وتی (vati): نخ‌هایی که دور دوک نخ ریزی پیچیده شده است.
وستا (vestâ): بلند شد، بیدار شد
وشکو (vešku): شکوفه
ولیک (valik): زالزالک جنگلی (به رنگ قهوه‌ای تیره)
وورین (vurien): حلّاجی کردن
یخدون (yaxdon): صندوق چوبی

منابع و مأخذ

- ۱- اسماعیل پور، ابوالقاسم. ترانه‌های روشنایی. جستاری در شعر ایران ایران باستان و میانه و سروده‌های مانوی. تهران: اسطوره، ۱۳۸۶.
- ۲- بنافتی، سید حسین. شجره‌الامجاد فی تاریخ میرعماد. تصحیح و تشحیح: فریده یوسفی. ساری: انتشارات شلفین، ۱۳۸۴.
- ۳- گودرزی، محمدرضا. ردّپای نیاکان (۱۳۸۸)، (زیر چاپ)
- ۴- مهجوری، اسماعیل. تاریخ مازندران، (جلد دوم)، ساری: انتشارات اثر، ۱۳۴۵.

به زودی از همین مؤلف منتشر می شود:

- ۱- رد پای نیاکان، نگاهی به تاریخ و فرهنگ مردم پرور
- ۲- عقاب کوهستان، گوشه‌هایی از زندگی مشدی پروری
- ۳- آخرین نشانه‌های باستان در تبرستان - نگاهی به میراث معنوی **باشندگان**

البرز